

نمی‌شوند، بلکه آنها «قَتِنْتُ حَفِظْتُ» خود و اموال همسرانشان را حفظ می‌کنند.

«لِّلْغَيْبِ» یعنی در صورتی که از همسران غایب باشند یا شوهرانشان از آنها غایب شوند، بنابر اینکه لام به معنی «فی» باشد، یا اینکه مقصود این است که زنهای صالح چیزهایی را که از نظر همسرانشان غایب است، از قبیل اموال و نفسهایشان حفظ می‌کنند.

«بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» به آنچه خدا حفظ کرد، حفظ را در اینجا و برتری را در آنجا خداوند به خودش نسبت داد تا اشاره به این باشد که هر کس متّصف به صفت کمالی باشد از جانب خداست نه از خودش.

«و» و اما زنهای غیر صالح «الَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ» که می‌ترسید از اطاعت شما خارج شوند، پس آداب معاشرت با آنها این است که با آنها بوسیله‌ی پند و اندرز مدارا شود و اگر فایده‌نکرد باید از آنها بمدّت اندک دوری‌گزینید که با قسامه‌ی آنها منافات نداشته باشد، و اگر آن هم اثر نکرد آنها را بزیند به نحوی که نه گوستی از بدنشان قطع شود و نه استخوانی بشکند.

«فَعِظُوهُنَّ» پس با گفتار، آنها را پند و اندرز دهید.

«وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» در رختخواب پشت به آنها بکنید و آنها را ترك کنید.

«وَأَضْرِبُوهُنَّ» اگر مراحل قبلی مفید نیفتاد آنها را بزیند بین این موارد باید به ترتیب عمل کرد.

«فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا» یعنی دیگر اذیت و تحکم به چیزی که شارع، اجازه نداده است روا ندارید.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا» پس در اجرای اینکه شما بالاتر و برتر از زنان هستید از این مطلب که بالاتر از شما نیز خداوند است غفلت نکنید مبادا که غفلت شما موجب تعدی و تجاوز، بر زنان باشد.

«وَإِنْ خِفْتُمْ» ای اولیای زن و شوهر و ای حکام «شِقَاقَ بَيْنِهِمَا» اگر ترسیدید اختلاف و نزاع بین آنها واقع شود.

«شِقَاق» این است که هر يك از دو طرف نزاع در شَقِّی غیر از شَقِّ دیگر باشد و (هر کدام به سوئی روند)، «فَ» پس بین آن دو را اصلاح کنید که آن از لوازم ایمان و خویشی و حکومت است، و آن دو را به خودشان وانگذارید.

پس «ابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ ي وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده ی زن که بر حسب خویشی نسبت به آنها مهربان و دلسوز باشند برگزینید و اراده ی اصلاح داشته باشند و اراده ی اصلاحشان در زن و شوهر مؤثر باشد، زیرا همچنانکه مزاج های خویشان در صحت و مرض هماهنگ است و غالباً از احوال همدیگر زود تأثیر می پذیرند همچنین است نفوس آنها که غالباً هماهنگ بوده زود از همدیگر تأثیر می پذیرند.

پس آن دو نفر داور از خویشان «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا» اگر اصلاح بین آن دو را بخواهند، اراده ی آنها در نفوس زوجین اثر می گذارد و آنها را مستعدّ و آماده ی اثر پذیری می سازد.

تا از طرف خداوند توافق را به آنها افاضه نماید. و اگر آماده ی پذیرش شدند «يُوفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا» خداوند به آمادگی آنها برای توافق آگاه است. پ

س آنها را موفق می‌دارد و به آن امر می‌کند.  
 «خَبِيرًا» و خداوند به چگونگی توافق خبیر است و او به حقایق امور آگاه و خواهان اصلاح است.

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» چون خداوند اراده نمود تا حسن نسبت را به کسانی که سزاوار محبت و حسن صحبت و معاشرت هستند بیان کند، خودش را مقدم نمود زیرا که خدای تعالی سزاوارترین کس به حسن نسبت و بذل خدمت است، و راه حسن نسبت با خودش را بیان نمود تا اینکه بندگی برای خود را خالص گرداند و شرك در عبودیت را نفی نماید. زیرا راه در اینجا منحصر به همان دو چیز است.

و اما طریق حسن نسبت با غیر خدا را مطلق گذاشت چون راه آن منحصر در امر مخصوصی نیست و کسانی که مستحق خدمت هستند، بر حسب ترتیب آنها در استحقاق، نامشان را ذکر فرمود.

و چون والدین به پدر و مادر جسمانی و روحانی تعمیم داده می‌شود، و والدین روحانی مستحق این هستند که مستقلاً به آنان توجه شود و چیزی در حکم با آنها شریک قرار داده نشود و به جهت همین تعمیم است که کفر و شرك در آیات و در تفاسیر معصومین علیهم‌السلام، به کفر و شرك آوردن به علی علیه‌السلام یا به ولایت تفسیر شده است...

و لذا پدر و مادر را خداوند مقرون به خودش ذکر نمود، و فعل را انداخت و مصدر را مؤخر کرد تا موهم این باشد که قول خدا «بالوالدین» عطف بر جار و مجرور است و اینکه معنی آیه این است: که شرك نیاورید «وَبِالْوَالِدَيْنِ» و به پدر و مادر «إِحْسَانًا» به طریق شایسته‌ای احسان

کنید «وَبِذِي الْقُرْبَىٰ» و همچنین به خویشاوندان.

### تحقیق والدین و سایر اقربا و تعمیم آنان

پدر و مادر کسانی هستند که به سبب قابلیت بارور کردن و بارور شدن و انجام اعمال مخصوص آنها، خداوند نطفه و اصل ماده بشر را به وجود آورده است، و این سببیت هر اندازه در چیزی قوی تر باشد به اطلاق اسم پدر سزاوارتر است، اگر چه مردم کور دل این اسم را مخصوص کسی می دانند که نطفه ی جسمانی تو را آماده می کند و از کیفیت تولد روحانی تو غافل هستند.

بنابراین افلاك و عناصر، پدران موالید هستند و عقل و نفس کلی، پدر و مادر عالم طبع هستند، زیرا افلاك بوسیله ی حرکت های دوری و ستارگان که آنها مانند قوای انسانی است آثار را بر عناصر القامی کند و قبول کردن عناصر آن آثار، مانند تأثر زنان از مردان و قبول رحم های آنان از نطفه های مردان است، در این صورت موالید تولد می یابند و نمو می کنند و باقی می مانند، و آن موالید در بقا و نمو نیز محتاج به آن پدران هستند.

بر خلاف حیوان که بعد از حصول ماده و حصول آنچه که قوام ماده به آن است دیگر در مدتی که در رحم است احتیاج به پدران ندارد.

و با القای عقل کلی، نقوش عالم را، بر لوح نفس کلی، که آن مانند بذر است عالم طبع وجود پیدا می کند و عالم طبع در بقای خود محتاج به آن دو، یعنی پدر و مادر است.

آنچه گفتیم در عالم کبیر بود، و اما در عالم صغیر انسانی، بعد از تسویه آن، آدم صغیر و حوای صغری به سبب ازدواج عقل و نفس به وجود می آیند و با ازدواج آن دو، بنی آدم و ذریه ی آنها متولد می شوند.

و به سبب ازدواج شیطان و نفس اماره فرزندان جنّ و ذریّه‌ی شیطان متولّد می‌گردند.

این به حسب تکوین در دو عالم است و اما به حسب اختیار و تکلیف، که آن مختصّ به انسان ضعیف است؛ سنّت الهی چنین جاری شده است که تولید موالید اختیاری از قلب و مراتب آن و لشگریان خلقی و علمی و عیانی آن باشد، با کمک دو نفس که مأذون از طرف خداوند هستند و رساندن آن دو، امر الهی را به مکلف تا به کمک آن دو، تکلیف و تکوین مطابق هم شوند، زیرا که او امر تکلیفی، ناشی از او امر تکوینی و موافق با آن است. اگر چه ما، در بعضی از آنها کیفیت توافق را درک نمی‌کنیم زیرا علم به تکوین نداریم.

و این سنّت از زمان آدم تا زمان ما جاری بوده است و تا انقراض عالم جاری خواهد بود. اگر چه بین عامّه ذکر و خبری از آن نشود و یا اثری نماند.

البته صحّت اسلام در سینه دخول ایمان در قلب محقق نمی‌شود مگر با کمک و هماهنگی دو شخص که یکی مظهر عقل کلّی و دیگری مظهر نفس کلّی باشد. و بیعت عامّه نبویّ و یا بیعت خاصّ ولوی را، با کیفیت مخصوص و پیمان مخصوص آن دو شخص، باید گرفت.

و باید در این شناخت، حدیث<sup>۱</sup> «من و علی ابوین این امت هستیم» راهنمای تو باشد و آیه‌ی<sup>۲</sup> «با هر نفسی راه برنده و شاهی هست» شاهد، و آیه‌ی «قرار بده برای من و زیری از اهل خودم»<sup>۳</sup> دلیل کافی برای تو باشد.

پس محمد ﷺ و علیّ ﷺ دو مظهر عقل و نفس کلّی هستند، و با بیعت به

۱- مأخذ در جلد دوم در تفسیر آیه ۸۳ بقره (بالوالدین احساناً) آمده است.

۲- سوره «ق» آیه ۲۱

۳- طه: ۲۹

دست آنها، لشگریان اختیاری عقل متولّد می شوند، و دشمنان محمد ﷺ و علی ﷺ مظاهر جهل و نفس اماره‌ی کلّی هستند، و با بیعت به دست آن دشمنان لشگریان اختیاری جهل متولّد می شوند.

و معصومین ﷺ «والدین» را در قرآن به محمد ﷺ و علی ﷺ تفسیر کرده‌اند.

و قول خدای تعالی: «ان جاهدك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم»<sup>۱</sup> را تفسیر به جبت و طاغوت کرده‌اند.

صوفی‌ها مظهر عقل را مرشد و مظهر نفس را دلیل می‌نامند، و در زبان فارسی به پیر ارشاد و پیر دلیل تعبیر می‌کنند.

و به حسب تفاوت مظهر بودن و تصرف آن دو، یکی از آن دو، مظهر اسم الله یا رحیم است؛ و دیگری مظهر اسم رحمان می‌باشد.

و به اعتبار این دو مظهریت است که خداوند فرموده است: «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن»، زیرا که تخییر و تردید به اعتبار دو لفظ نیست. چه، آن دو لفظ، وسیله‌ی دعا هستند نه مدعو که خدا باشد.

و به اعتبار مفهوم دو لفظ هم نیست، چون آن دو مفهوم عنوانی برای مدعو هستند، و خوانده شده لابد باید يك امر حقیقی باشد نه امر ذهنی، و ذات احدیت که مصداق هر دو لفظ است تکرری ندارد، پس اینکه شبهه کرده‌اند که در این صورت آنچه که خوانده شده است، دو امر می‌باشد و مظهر این دو مفهوم و این دو اسم می‌باشد صحیح نیست.

و نیز نباید گفته شود: که مقصود این است که ذات احدیت را بالفظ الله یا

۱- عنكبوت: ۸ یعنی اگر آن دو کوشش کنند از روی نادانی به من شرك بورزی...

با لفظ رحمان بخوانید.

چون گفته می‌شود: ظاهر لفظ غیر از این است و حذف و ایصال در مثل این مورد نادر است و منافی فصاحت است و تکرار لفظ «ادعوا» نیز منافات با آن گفته دارد.

و «ادعو» به معنی بخوانید و دعا کنید را به معنی «سمّوا» (بنامید)، قرار دادن بعید است، پس باید مقصود این باشد که مظهر اسم خدا را بخوانید یا مظهر اسم رحمان را بخوانید.

و دعوت و خواندن عبارت از طلب کردن کسی است، تا آنکه مدعوّ بر داعی وارد شده نزد او حاضر شود، یا از جهت اینکه مطلوب اصلی حضور ذات مدعوّ است نزد داعی، یا اینکه مطلوب غیر از ذات او است؛ ولی با حضور ذات، مطلوب حاصل می‌شود. و معنای دعا این نیست که از مدعوّ چیزی درخواست شود چه حاضر باشد چه غائب، و به این آیه و امثال آن صوفی‌ها استشهاد کرده‌اند بر اینکه مطلوب از دعای خدا یا دعای مظاهر خدا حاضر شدن مدعوّ است نزد داعی که آن را حضور و فکر می‌نامند.

### تحقیق تمثّل صورت شیخ نزد سالک

و بعضی از آنها می‌گویند: باید سالک صورت شیخ را نصب العین خود قرار دهد و این قرار دادن و تصویر را حضور می‌نامند و استشهاد می‌کنند به مثل آنچه که وارد شده است از قول امام علیه السلام که وقت تکبیرة الاحرام رسول خدا را به یاد آور و یا یکی از ائمّه را نصب العین خود قرار بده ولی این مطلب از راه راست به دور است.

زیرا که حضور عبارت است از اتّصال به روحانیت شیخ و ظهور مثالی

او نزد تو می باشد، نه تصویر صورتی مثل شیخ و نصب العین قرار دادن آن؛ که این معنی به خودت برمی گردد و نوعی کفر و شرك است.

پس از آنکه گفته می شود آن کفر است، می گویند آن کفری است فوق کفر و ایمان چنانکه مولوی رحمه الله گفته است:

چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت، معنی او بت شکن  
ولی ما می گوئیم: تصویر صورت شیخ به اختیار و تقیید خیال به آن، از  
قبیل عبادت اسم است؛ نه مسمی و تشبیه به عبادت کنندگان بت ها و جهنم عاجل  
است که شایسته است عاقل از آن بگذرد و چنانکه مولوی رحمه الله گفته:

جمله دانستی که این هستی فح<sup>۱</sup> است  
ذکر و فکر اختیاری دوزخ است  
ولیکن باید سالک بر آن عبور نماید.

و اینکه در آیه آمده است به بعد از خداوند و پدر و مادر به  
خویشاوندان نیکی کنید، از این رو است که سزاوارترین صاحبان حق<sup>۲</sup> به  
احسان، خویشاوندان هستند، چه جسمانی باشند و چه روحانی؛ در عالم کبیر  
باشند و یا در عالم صغیر.

«وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ» تفسیر و تعمیم آن دو گذشت.  
«وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ» یعنی نزدیک نسبی، و تأخیر آن به لحاظ  
همسایه بودن است، نه خویشی یا نزدیکی مکانی.  
«وَالْجَارِ الْجُنُبِ» یعنی دور نسبی یا مکانی، و حق همسایگی چنانکه



در اخبار است تا چهل خانه از چهار جانب یا از هر جانب است.

«وَالصَّاحِبِ بِالْجَنَمِ» مانند رفیق در تعلّم یا در حرفه یا در

سفر.

«وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمُنُكُمْ» و ابن السبیل (در راه

ماندگان) و بندگان و کنیزان، و مرد و زن خدمتکار و هر کسی که زیر دست شما باشد در عالم کبیر یا صغیر، پس از تعهّد حال آنان کبر نورزید و اگر محبت خدا را می خواهید به آنها توجّه و احسان بکنید.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُحْتَالًا» استیناف است در موضع تعلیل

و «مختال» کسی است که از توجّه به غیر سرباز زند و تکبر بورزد و حتّی نسبت به پدر و مادر روحانی، و تسلیم کسی نمی شود حتّی به پدر و مادر روحانی، و کسی که از تسلیم و اطاعت والدین روحانی سرباز زند او را هر چیزی جز خودش سرباز می زند و کسی که نسبت به والدین روحانی متواضع و مطیع باشد نسبت به غیر آن دو نیز متواضع می شود.

پس مختال حقیقی کسی است که برای والدین روحانی اش تواضع نکند.

«فَخُورًا» یعنی کسی که هر گاه به غیر خودش توجّه کند، خودش را

بزرگ می شمارد و غیر خودش را حقیر؛ حتّی والدین روحانی اش را کوچک می شمارد و هر کس که بر والدین روحانی اش فخر بفروشد بر هر کسی جز خودش فخر خواهد فروخت، مگر اینکه بهره و حظّ خودش را از غیر خودش ببیند که در این هنگام تملّق می کند اگر چه گمان می کند که آن تواضع است.

و از آنجا که ولایت اصل خیرات و قربات است، و تواضع نسبت به آن،

اصل تواضع هاست و تکبر و فخر بر ولایت اصل تکبرها و فخرها و مادّه‌ی آن

است، و علیؑ اصل ولایات و دشمن او اصل شرور و تکبرها است، لذا صحیح است که گفته شود که منظور از آیه، تکبر دشمن و فخر فروشی او به علیؑ و سپس تکبر غیر دشمن نسبت به ولایت و به غیر آن است.

و چون متکبر خود پسند غیر خودش را جز اسباب انتقاع و بهره‌مندی خودش نمی‌شمارد به نحوی که گویا غیر او آفریده نشده است مگر به خاطر انتفاع او و لو به هلاک شدن غیر او باشد، چنین شخصی از آنچه که در دست اوست بر غیر خودش انفاق نمی‌کند، زیرا آن بر خلاف گمان خودش است و حتی اگر دیگری را نیز به مرتبه‌ای مایل به انفاق غیر به بیند، او را از این انفاق منع می‌کند تا جائی که او خود و دیگران را از انفاق قوا و مدرکات و کاستن انانیت‌ها در طریق امامش و ولایت ولیّ امرش منع می‌کند، و نعمت‌هایی را که در اظهار آنها شهرت و مدح و جلب بهره برای خودش نمی‌بیند از دیگران کتمان می‌کند، و اگر اظهار نعمات یا انفاقی بکند، جز بهره و نفع خودش نمی‌تواند باشد.

به همین جهت است که خداوند، آنان را «مختال فخور» نامیده و به صورت و صف بیانی تفسیر نمود سپس می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ» صفت یا بدل است<sup>۱</sup> از «من کان مختالاً» یا بدل از «مختالاً»، یا عطف<sup>۲</sup> بیان برای یکی از آن دو است، یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدا و خبرش محذوف است، یا مفعول فعل محذوف است.

### تحقیق معنای بخل، تقتیر و تبذیر

۱- اگر بدل از مختالاً باشد یعنی آن فخر فروشی که بخل ورزد و امر به بخل کند و...

۲- اگر عطف بیان باشد یعنی متکبر بخیل است.

بخل، خصلت و عادتی است که انسان را از خارج کردن آنچه که در تحت اختیار او است، منع می‌کند و از آن دست بر نمی‌دارد؛ خواه از حقوق الهی باشد، مانند زکات و خمس و یا حقوق خلقی باشد مانند نفقه‌های واجب و دیونی که وقتش رسیده و چنانکه ذکر شد ادای آن واجب شده است. یا حقوق مستحب است مانند زکات و سایر صدقات مستحب و کارهای معروف و مورد پسند مانند انفاق‌های مستحب برای خودش و عیال و خویشان و همسایگانش.

از این رو از رسول خدا ﷺ وارد شده است<sup>۱</sup>: کسی که زکات واجب مالش را ادا کند، و مالی را که برای انفاق جدا کرده است، به اهلش برساند، بخیل نیست پس در واقع بخیل فقط کسی است که زکات واجب مالش را ندهد و مالی را که برای انفاق جدا کرده به اهلش نپردازد.

و مال انفاق شده نسبت به انفاق کننده باینه (جدا شده) نامیده شده و از آن جهت است که هر چیزی که به انسان نسبت داده می‌شود حتی وجود خودش شأن آن جدائی و مفارقت از انسان است جز وجه خدا که می‌ماند، زیرا مالی که انفاق می‌شود اگر از اعراض دنیاست خودش مجزا بوده ارتباط و نسبت آن به انسان نیز به سبب مرگ یا به سبب انتقالات شرعی یا با تغییرات و گذشت زمان جدا و منقطع می‌شود.

و اگر از قبیل قوا و جوارح و اعراض و جاه و مقام باشد آن نیز با مرگ اختیاری یا اضطراری یا به سبب حوادثی که عارض می‌شود، از انسان جدا می‌شود.

چنانکه شاعری (به عربی) گفته است (ترجمه‌ی شعر او این است):

۱- تفسیر الصّافی: ج ۱ / ص ۴۵، الفقیه، ج ۲ / ص ۶۲ / ح ۱۷۱۴